هو العلیم

اوامر تشریعی و تکوینی الهی

بررسی تشریعی یا تکوینی بودن امر خدا به سجده ملائکه بر آدم

ولایت تکوینی – هشتم محرم۱۴۱۳هـ ق - جلسه هشتم

بیانات
آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرّحيم
ألحمدُ لله ربّ العالمين
و الصّلاةُ والسّلامُ علىٰ سيّدِنا و نبيّنا و حبيبِ قلوبِنا
و طبيبِ نفوسِنا أبىالقاسمِ المصطفىٰ محمّد
و علىٰ آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ المعصومينَ المُكَرَّمين
و اللّعنةُ علىٰ أعدائِهِم أجمَعين

قالَ اللهُ فى كتابِه:
﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ * فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾.[1]

ایام عاشوراست؛ برای رفع گرفتاری از شیعیان امیرالمؤمنین و برآورده شدن حاجات شرعیه و تعجیل در ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه، صلواتی ختم کنید!

از مسائلی که قبلاً مطرح شد و بحث راجع به اوامر تکوینیه و تشریعیه مدّنظر بود، این به دست آمد که خداوند به‌مقتضای اوامر تکوینیه، اوصاف و غرائز و شاکله‌ای را در وجود هرکس قرار داده است ـ و به عبارت ما طلبه‌ها: جعل و انشاءِ وجودْ به‌نحو اول، و صفات به‌نحو ثانی فرموده است ـ و بر همان اساس، تکالیفی را هم از او توقع دارد. تابه‌حال صحبت ما در این بود.

ممکن است در اینجا شبهه و مسئله پیش بیاید که برای ردّ آن مجبور شدم این مطلب را عنوان کنم و بعد به‌دنبال مطلبی که در پی [آن هستیم] برویم.

شبهۀ منافات امر به معروف با آزادی انسان در امور فردی

آن [شبهه] این است:اگر قرار باشد که هرکسی در راه و روش خود مسیر جداگانه‌ای در پیش بگیرد، پس دیگر امر به معروف و نهی از منکر کجا می‌رود؟ هرکسی راهی در پیش می‌گیرد و حرکت می‌کند و هر عمل خلافی را هم مرتکب می‌شود و وقتی انسان به او می‌رسد و می‌گوید: «چرا این کار را انجام می‌دهی؟» می‌گوید: «ما یک راه خاص خودمان را داریم! تو چه می‌دانی [و] از کجا خبر داری؟!» نماز نمی‌خوانَد؛ می‌گوییم: «چرا نماز نمی‌خوانی؟» می‌گوید: «آقا، من روشی برای خودم دارم!» مثل این درویش‌ها [که]

---

[1] سورۀ ص (۳۸) آیۀ ۷۱ و ۷۲. ترجمه:
«ما به ملائکه فرمودیم که می‌خواهیم بشری از خاک خلق کنیم؛ وقتی ما خلقت او را درست به اتمام رساندیم و از نظر تکامل جسمی و روحی به مرحلۀ کمال و به مقام انسانیت رسید، برای او به سجده بیفتید.»

می‌گویند: «نماز دو رکعت بود آن را هم علی خواند؛ دیگر از گردن همه ساقط شد!» یا اینکه [می‌گوییم:] «چرا روزه نمی‌گیری؟» می‌گوید: «ما قرصش را می‌خوریم! چرا روزه بگیریم؟! روزه برای آدم‌هایی است که فقر و گرسنگی و تنگدستی را احساس کنند؛ اما الآن این حرف‌ها نیست. روزه برای صحت بدن است و اگر ما بتوانیم به طُرُق دیگری این صحت را تأمین کنیم، دیگر روزه هم ساقط است!» و امثال این قضایا. [می‌گوییم:] «چرا حج انجام نمی‌دهی؟» [می‌گوید:] «پولمان را برداریم ببریم بدهیم دست آن عرب‌ها!؟ [یا] گوسفند بکشیم؟! آن هم در این وضع فعلی که هر یک ریال که حاجی می‌بَرَد، این‌قدر اهمیت دارد که برای ما حکم حیات و مرگ را دارد!»

دیدگاه باطل برخی افراد نسبت به حج

در روایتی دیدم که پیغمبر اکرم فرمودند: «در آخرالزّمان مردم حج را برای تجارت انجام می‌دهند.»[1] می‌روند تجارت کنند [و] جنس بیاورند. همین که الآن داریم می‌بینیم؛ تمام فکر و ذکر حاجی [از] موقعی که دارد حرکت می‌کند، [این است که] چه بیاورد؛ آن جنس را بیاورد اینجا بفروشد [و] چقدر استفاده و منفعت ببرد.

[وقتی به] مدینه می‌رود، قبل از اینکه زیارت قبر پیغمبر را انجام دهد اول‌کاری که می‌کند [به بازار می‌رود.] یا اینکه احتراماً می‌رود یک زیارت دست‌وپاشکسته‌ای انجام می‌دهد و دیگر شما او را [در حرم] نمی‌بینید و فقط در بازارها می‌بینید تا وقتی ماشین به‌سمت مکه حرکت می‌کند!

وقتی هم به مکه می‌رود، می‌خواهد زود همان شب اول برود این اعمال را انجام دهد [و] از این احرام

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۶۲:

«عن عبدِ اللهِ بنِ حَمّادِ الأنصاریّ، عن محمّدِ بنِ جعفرٍ عن أبیه علیه السّلام، قالَ: **قالَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم: یأتی علی النّاسِ زمانٌ یکونُ فیه حجُّ الملوکِ نُزهَةً و حجُّ الأغنیاء تجارةً و حجُّ المساکینِ مسألةً.**»

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۶:

عن عبدِ اللهِ بن عبّاسٍ قال: حَجَجنا مع رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم حجّةَ الوداع... فقال: **إنّ مِن أشراطِ القیامة... یا سلمانُ! و عندَها تَحُجُّ أغنیاءُ أُمّتی للنُّزهةِ و تَحُجُّ أوساطُها للتّجارةِ و تَحُجُّ فقراؤُهم للرّیاءِ و السُّمعة.**»

معاد شناسی، ج ۴، ص ۸ ـ ۱۹:

«از عبدالله بن عبّاس که او گفت:

ما با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حجّةالوداع به حجّ مشرّف شدیم... پس از آن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: "به‌درستی که از علامات قیامت آن است که... ای سلمان! در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندانِ امتِ من که به حج می‌روند برای تفریح و تفرّج است، و حج متوسّطین از امت برای تجارت و خرید و فروش است، و حج فقراء از امت من برای خودنمایی و صیت و شهرت است."»

لعنتی که پدرش را درآورده بیرون بیاید! دو ساعت نمی‌تواند صبر کند که دو لباس احرام بر تنش باشد! این که دارم می‌گویم، من خودم شنیده‌ام! در آن سفری که به مکه رفتیم، از [یکی از] این حاجی‌ها شنیدم [که] می‌گفت: «این آشیخ نمی‌آید ما را ببرد از این احرام لعنتی بیرون بیاییم؟!» این‌قدر برایش مسئلهٔ سختی است!

خدا رحمت کند آقا شیخ صدرای اراکی را، شنیدم فوت کردند. پیرمردی بود؛ برای خودش حالی داشت. آن سالی که ما مشرف شدیم، روحانی کاروان ما بود. خب پیرمرد است، بین مکه و مدینه حدود هشتادنود فرسخ فاصله است، حرکت از مدینه به مکه آن هم با این ماشین‌هایی که همه سرباز هستند [و] آفتاب می‌خورَد، قدری مشکل است. آن‌وقت این مردم با آن کیفیت [به مکه] آمدند. ما تقریباً نزدیک ظهر حرکت کردیم، شب حدود ساعت ده‌وخرده‌ای به مکه رسیدیم، همه خسته [و] کوفته. گفتیم شب می‌خوابیم، استراحتی می‌کنیم و فردا می‌رویم اعمال عمره (طواف و سعی و تقصیر و...) را انجام می‌دهیم. [اما] این ملت پایشان را در یک کفش کرده بودند و این پیرمرد را مجبور کردند که باید بلند شوی بیایی، همین امشب ما از لباس احرام بیرون بیاییم و راحت شویم! واقعاً من دلم به حال این بندهٔ خدا سوخت که با چه حال نزاری [رفت]. هرچه ایشان به آنها گفت: «به خدا من دیگر جان ندارم، به خدا رمق ندارم» [اثر نداشت]. آخر یک شب بگیرید بتمرگید! آخر مگر چه مشکلی دارید؟! خب [فقط] دو تا لباس احرام تنتان است!

استحباب تداوم پوشش احرام بین اعمال عمره و حج

درحالتی‌که مستحب است انسان بین عمره و حج از احرام بیرون نیاید.[1] آقا[2] همیشه وقتی به مکه مشرف می‌شوند، بین عمره و حج اصلاً از احرام بیرون نمی‌آیند. [ایشان] تا حالا چهارپنج سفر رفته‌اند؛ یک سفرش را خودم دیدم و [رویهٔ ایشان] همین‌طور است. یعنی انسان از آن احرام که یک عقدِ نفْسی است بیرون می‌آید، ولی مستحب است لباس احرام را به تن داشته باشد. [ولی] این قضیه آن‌قدر غیرمأنوس است که خیلی از روحانیون تعجب می‌کنند! می‌گویند: «چرا از احرام بیرون نمی‌آیید؟! مگر اعمال را انجام نداده‌اید؟!»

خلاصه، این بنده‌خدا [آقا شیخ صدرای اراکی] را مجبور کردند بیاید آنها را ببرد و طواف را انجام دهند و سعی کنند و بعد هم تقصیر کنند. خلاصه خیلی [اذیت شده بود].

آمده بود پیش پدر ما [و] شِکوِه و گلایه می‌کرد؛ می‌گفت: «آقا، من چه غلطی کرده‌ام که آمده‌ام برای

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۴۴۱:
«عَن أبي عبدِ اللهِ علیه السلام قالَ: **يَنبَغي لِلمُتَمَتِّعِ بِالعُمرَةِ إلَى الحَجِّ إذا أحَلَّ أن لا يَلبَسَ قَميصاً وَ لْيَتَشَبَّه بِالمُحرِمين.**»
ترجمه: «شایسته است برای کسی که در میان عمره تا زمان فرا رسیدن حج، تمتّع می‌کند (و حج و عمرهٔ تمتّع به‌جای می‌آورد) هنگامی که عمره‌اش تکمیل و از احرام خارج شد، پیراهن نپوشد و حال خود را شبیه محرم‌ها قرار دهد. (لباس احرام را از تن بیرون نیاورد.)

[2] علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی.

رضای خدا روحانی شده‌ام!» و آن بنده‌خدا هم قصدش قصد قربت بود؛ یعنی از میان افرادی که من سراغ دارم روحانی کاروان شده‌اند، این یکی را که می‌دانم قصد قربت داشته است؛ بقیه هم ان‌شاءالله که مأجور هستند. آن‌وقت این پیرمرد با آن کیفیت رفته بود و اینها را برده بود و از احرام بیرون آورده بود.

خب اگر شخصی بخواهد با این کیفیت حج انجام دهد، واقعاً مرضیِّ خدا و مقبول است؟ اگر فرض کنید الآن اعلام کنند حجّاجی که از ایران می‌خواهند به مکه بروند، کسی با خودش [از آنجا] حتی یک دستمال هم نمی‌تواند بیاورد، چند نفر می‌روند؟! بگذریم!

واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر به استناد قرآن و روایات

[علی‌کل‌حال] اگر کسی اعتراض کند: «این اعمالی که شما دارید مرتکب می‌شوید، حرام است؛ چرا مرتکب می‌شوید؟» [و] او بگوید: «من شاکلهٔ خاص به خودم [را] دارم و تکلیف من اقتضا می‌کند!»، وظیفهٔ ما چیست؟ [قرآن می‌فرماید:]

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾.[1]

«باید در میان مسلمین امتی باشند که دعوت به خیر کنند و راه خیر و صلاح را به مردم نشان دهند و امر به معروف [و نهی از منکر] کنند.»

آیه امرِ وجوبی می‌کند: باید باشند. لام [در ﴿وَلۡتَكُن﴾] دلالت بر امر وجوبی دارد.

تمام حرکت سیدالشهدا علیه السلام براساس امر به معروف و نهی از منکر بود.[2]

روایات بسیاری راجع به امر به معروف و نهی از منکر داریم.[3] در بعضی از روایات می‌فرماید:

تا وقتی امت پیغمبر در حیات و رستگاری و فلاح به سر می‌برند که این دو فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر در آنها وجود داشته باشد؛ وقتی این دو فریضه ترک شد، به ذلت و پستی می‌افتند.[4]

---

[1] سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۱۰۴.

[2] مقتل الحسین علیه‌السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۷۳:

«... إنّما خرجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ في أمّةِ جَدّی محمّدٍ صلّی اللّه علیه و آله، أُریدُ أن آمُرَ بالمعروفِ و أنهیٰ عن المنکر... .» لمعات الحسین، ص ۱۸:

«... خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشد. من می‌خواهم امر به معروف نمایم و نهی از منکر کنم... .»

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۶، ص ۱۱۷ ـ ۲۸۳.

[4] تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۱

«عن النّبیّ صلّی‌الله‌علیه‌وآله و سلّم، أنّه قالَ: لا یَزالُ النّاسُ بخَیرٍ ما أمَروا بالمَعروفِ و نَهَوا عن المُنکر و تَعاوَنوا

در این زمینه روایات بسیاری داریم؛ [از جمله] مسئلهٔ امر به معروف با مراتبی که دارد: مرتبهٔ اول مرحلهٔ اشاره، مرتبهٔ دوم مرتبهٔ تصریح، بعداً انسان کناره‌گیری کند، بعداً انسان در مقام [اقدام عملی] بربیاید، تا اینکه به مراحل بالاتر و سخت‌تر و مشکل‌تر برسد[1]. تمام اینها احکام وجوبی است که مسلمان باید در طول زندگی نسبت به برادران مؤمن خودش اجرا کند [و] روا بدارد. پس این مسائل چه می‌شود؟![2]

عدم اطلاع انسان بر جهات باطنی اعمال افراد

حکمی که ما تا اینجا درصدد بیانش بودیم و مطلبی که می‌خواستیم عرض کنیم، سیرهٔ عملی هر شخص است در مسیر تکامل و کمال خود. [اما] اینکه این شخص در باطنش چه می‌گذرد و راهش به‌سوی خدا چگونه است، ما اطلاعی بر این مسئله نداریم و به این جهت دسترسی نداریم. من‌باب‌مثال شخص فاسقی محرمات را انجام می‌دهد. این شخص در باطن خودش چگونه است؟ این عمل حرام را بر چه اساسی انجام می‌دهد: آیا این عمل را براساس سهو و مسامحه و مجامله انجام می‌دهد یا براساس عناد؟ عالم است و انجام می‌دهد، یا جاهل است و انجام می‌دهد؟ آیا مضطر به این کار شده یا مختار است؟ اینها جهات نفسانی یک عمل است؛ ما به این جهات دسترسی نداریم. ما [فقط] نگاه می‌کنیم که شخصی دارد عمل حرامی را انجام می‌دهد، [نمی‌دانیم] بر چه اساسی انجام می‌دهد؟ عادت است یا عادت نیست؟ ابتدائاً مبادرت کرده یا مدت‌هاست بر این عمل مداومت دارد؟ براساس ضرورت انجام می‌دهد یا براساس غیر ضرورت؟

لزوم حمل به صحت افعال مؤمن و پرهیز از قضاوت نابجا

به‌طور کلی تا وقتی انسان از خصوصیات فعل یک شخص اطلاع پیدا نکند، نمی‌تواند راجع به او قضاوت کند. بر همین اساس است که در روایات داریم: مؤمن باید فعل برادر مؤمن خود را بر صحت حمل کند.[3]

علی البرّ و التّقوی؛ فإذا لم یَفعَلوا ذلک نُزِعَت منهم البرکاتُ و سُلِّطَ بعضُهُم علیٰ بعضٍ و لم یَکُن لهم ناصِرٌ فی الأرضِ و لا فی السّماءِ.»

مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۹۳، تعلیقهٔ ۲:

«از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

"پیوسته امر مردم بر خیر و صلاح خواهد بود تا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر نمایند و به یکدیگر در کار نیک و تقوا یاری رسانند؛ هرگاه این عمل را ترک کنند، برکت‌ها از آنها گرفته می‌شود، و بعضی از آنها بر بعضی مسلّط می‌گردند درحالی‌که هیچ یاوری برای آنها در آسمان و زمین نخواهد بود." (محقق)»

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۱ ـ ۱۳۵؛ مطلع انوار، ج ۴، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

[2] جهت اطلاع بیشتر دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر و شرایط و مراتب آن، رجوع شود به مطلع انوار، ج ۴، ص ۲۷۶ ـ ۲۸۴.

[3] الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲:

«عن أبی عبدِ اللهِ علیه‌السّلام قالَ: **قالَ أمیرالمؤمنین علیه السّلام فی کلامٍ لَه: "ضَع أمرَ أخیکَ علیٰ أحسَنِه حَتّیٰ یَأتیَکَ ما یَغلِبُکَ مِنه و لا تَظُنَّنَّ بِکلمةٍ خَرَجَت مِن أخیکَ سوءًا و أنتَ تَجِدُ لها فی الخیرِ مَحمِلًا».** ترجمه:

[وقتی] ظاهراً فعل خلافی از او می‌بینند، باید بر صحت حمل کند؛ و الاّ فعل خوب را که حمل به صحت نمی‌کنند! اگر دید تکرار شد [و] چند مرتبه انجام گرفت، آن‌وقت مسئله فرق می‌کند؛ که عرض می‌کنم. در یک روایت داریم:

اگر تا هفتاد بار فعل برادر مؤمن بر صحت حمل شد و بار هفتادویکم انسان حمل بر صحت نکرد، در ایمانش نقص است.[1]

چون دواعی برای انجام فعل [و] منظور و جهتِ فعل، بی‌نهایت است. ما فقط یک فعل را می‌بینیم، [اما اینکه] این فعل به چه جهت انجام گرفته، آن را متوجه نمی‌شویم؛ لذا آن جنبهٔ خلافش را در نظر می‌گیریم و بر آن معنای خلاف حمل می‌کنیم.

شنیدم یکی از آقایانِ منبری طهران نقل می‌کرد؛ می‌گفت من در جلسه‌ای صحبت می‌کردم [و] منبر می‌رفتم. عادت ایشان هم این بود [که] وقتی صحبت می‌کردند، فقط متوجه یک جهت می‌شدند و یک جهت را نگاه می‌کردند. به یک سمت فقط چشمشان را می انداختند. یک روز بنده‌خدایی کنار منبرِ آقا نشسته بود و داشت از مطالب ایشان بهره‌مند می‌شد. دید آن جهتی که ایشان دارد چشمش را می‌اندازد، پنجرهٔ همسایه است و زنی دارد از آن پنجره به بیرون نگاه می‌کند و مسلّم [است] که این آقا دارد آنجا را تماشا می‌کند! جایی مناسب و مطمحِ[2] نظر است و کسِ دیگری هم که متوجه نمی‌شود. و آقا هم مشغول صحبت و (یا علی)! وقتی صحبت ایشان تمام شد و آمد، [آن شخص] گفت: «آقا! منبر پیغمبر... این صحبت‌ها... این مسائل؟! آخر انسان باید

«امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین در کلامی که از ایشان است فرمود: "امر برادر [مؤمن] خودت را بر بهترین وجه آن حمل کن تا زمانی که از او چیزی که باعث غلبهٔ ظنّ تو [به یک طرف] است به‌سوی تو بیاید. و به کلامی که از برادرت صادر شده گمان بد مبر، درحالی‌که برای آن وجه صحیحی می‌یابی."» (محقق)

الخصال، ج ۲، ص ۶۲۲:

«[قالَ أمیر المؤمنین علیه‌السّلام:] **اطلُب لِأخیکَ عُذرًا فَإن لَم تَجِد لَهُ عُذرًا فالتَمِس لَهُ عُذرا.**»

[1] مصباح الشّریعة، ص ۱۷۳:

«**...إذا رَأیتُم أحَدَ إخوانِکُم فی خَصلَةٍ تَستَنکِرونَها مِنهُ فَتَأوَّلوها سَبعینَ تَأویلًا فإنِ اطمَأنَّت قلوبُکُم علیٰ أحَدِها و إلّا فَلوموا أنفُسَکُم حَیثُ لَم تَعذِروهُ فی خَصلَةٍ یَستُرُها علیه سبعین [سَبعونَ] تَأویلًا فأنتُم أولیٰ بالإنکارِ علیٰ أنفُسِکُم مِنه.**»

إحقاق الحق، ج ۱۹، ص ۵۲۵، به نقل از المشرع الرّوی:

[قالَ الصّادقُ علیه‌السّلام:] **إذا بَلَغَکَ عن أخیکَ ما تَکرَهُ، فاطلُب لَهُ العُذرَ إلیٰ سَبعینَ عُذرًا، فَإن لَم تَجِد لَهُ عُذرًا، فَقُل لِنَفسِکَ: لَعَلَّ لَهُ عُذرًا لا نَعرِفُه».** ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام فرمود: "هنگامی که از برادر مؤمنت چیزی به تو رسید که آن را ناخوشایند می‌داری، برای او به‌دنبال عذر باش تا هفتاد عذر. پس اگر برای او عذری نیافتی، با خودت بگو: شاید عذری داشته باشد که من آن را نمی دانم."» (محقق)

[2] فرهنگ معین: «منظر؛ جای تماشا»

قدری مراعات کند؛ قدری دقت کند!» ایشان گفت: «مگر ما چه‌کار کرده‌ایم؟» گفت: «شما چه‌کار می‌کردید؟! شما یک ساعت است دارید به آن زن نگاه می‌کنید!» گفت: «کدام زن؟!» گفت: «آن زن که یک ساعت از پنجره [به بیرون نگاه می‌کرد]من داشتم تماشا می‌کردم!» گفت: «عجب! پس خودت داشتی یک ساعت آن زن را می‌دیدی نه من! خودت داشتی چشمت را می‌انداختی! خیلی خب، حالا تو بیا به‌جای من بنشین.» این آقا را بلند کرد، آورد سر جای خودش. [آن آقا] نشست، دید جایی را نمی‌بیند! [چون] آن شخص در زاویه‌ای قرار گرفته بود که آنجا پیدا بود؛ این آقای منبری زاویه‌اش فرق می‌کرد! منتها او به‌حساب اینکه [منبری] دارد آنجا را تماشا می‌کند، این عمل را به‌حساب آقا می‌گذاشت.

در این زمینه آن‌قدر ظرائف و لطائفی هست که انسان واقعاً مبهوت می‌شود. اینکه «انسان همیشه باید فعل برادر مؤمن را بر صحت حمل کند» واقعاً یکی از مهم‌ترین دستوراتی است که در اسلام داریم.

وجه جمع بین دو مسئلهٔ لزوم امر به معروف و حمل بر صحت

از آن‌طرف، اگر ما حرامِ ظاهر و بیّنی را مشاهده کردیم چه‌کار کنیم؟ آیا آن شخص را رها کنیم [تا] هر عملی می‌خواهد انجام دهد؟! پس این حکم شرعی امر به معروف و نهی از منکر چه می‌شود؟ آیا به‌صرف اینکه شاید غرض صلاحی در این عمل بوده و او به‌خاطرِ آن دارد این را انجام می‌دهد، [باید او را رها کنیم]؟ خب پس این مسائل کنار می‌رود! هرکسی بیاید و در جامعه هر عملی انجام دهد و ما به بهانهٔ اینکه ممکن است این شخص یک غرض خوبی در این فعل دارد و ما اطلاعی بر آن غرض نداریم، این مسئله را رها کنیم؟! نه‌خیر [این صحیح نیست، بلکه] حکم شرعی و تکلیفی ما این است که وقتی دیدیم این عمل از او تکرار می‌شود، به او تذکر دهیم: «ما چنین قضیه‌ای از شما می‌بینیم. حکم شرعی [این کار] این است؛آیا شما نسبت به این قضیه جاهلی یا عالمی؟ اگر عالم هستی، به چه جهت داری این عمل را انجام می‌دهی؟» باید انسان تذکر دهد و بعد وقتی متوجه شد [که] این شخص عالم بوده و هیچ غرضی در انجام دادن این فعل نداشته مگر عناد و جُهود و لجبازی با احکام الهی و متابعت از هویٰ و هوس، تکلیف شرعی این است که به آن مراتب بالا بپردازد؛ [یعنی] در امر به معروف و نهی از منکر جدیت به خرج دهد.

این مسئله مربوط به احکام و تکالیفی است که خداوند متعال در جامعهٔ مسلمین اجرا می‌کند. اما [مراد] ما از آن قضیه‌ای که گفتیم این است که حالا حساب‌وکتاب این شخص با خدا چگونه است، ما این را نمی‌دانیم؛ خدا با او چه معامله‌ای انجام می‌دهد، ما خبر نداریم؛ این شخص در روز قیامت در چه موقعی جا می‌گیرد، ما اطلاع نداریم و علاّم‌الغُیوب نیستیم؛ خدا هم کارها و حساب و کتاب را به دست ما نداده است.

در جامعهٔ مسلمین و بین برادران مؤمنین و اخوان مؤمن وظیفه این است که اگر انسان ببیند کسی مرتکب خلافی می‌شود یا واجبی را ترک می‌کند، تذکر دهد؛ به همین مقدار. بعد [از] آن مراحل وقتی دید اثر ندارد،

آن‌وقت حالت ناراحتی به خود بگیرد؛ همین. بقیّهٔ مسائل مربوط به حکومت اسلام است. به این مقدار! اما اینکه این شخص راه و مسیرش به‌سوی خدا چگونه است، این مطلب دیگری است [که] ما از آن اطلاع نداریم؛ الطُّرُقُ إلی اللهِ بِعددِ أنفاسِ الخلائق.[1]

بنابراین وظیفه‌ای در بین مردم برعهدهٔ ماست: تذکر نسبت به امور خلافی که انسان مشاهده می‌کند و دعوت نسبت به امور مستحسنه‌ای که برای انسان یقینی است. انسان باید اولاً علم داشته باشد؛ بنابراین [اگر] انسان قبل از اینکه علم داشته باشد، از برادر مؤمنی در جمعی سعایت کند [و بگوید:] «ایشان در اینجا عمل خلافی مرتکب شده؛ ایشان در اینجا غِشّ[2] کرده»، در حالتی که هنوز به این مسئله توجه پیدا نکرده و زوایای قضیه کاملاً برای او روشن نشده است، خود نفس این عمل حرام است، خود این عملْ حرام است. بعد از اینکه انسان کاملاً متوجه قضیه شد، باید سراغ خود آن شخص برود و با او صحبت کند و مسئله را با او در میان بگذارد. حتی بعد از گفتن، نباید عیب کسی را به دیگران بگوید؛ شاید آن شخص به‌خاطر مشکلی این عمل خلاف را مرتکب می‌شود. باید آن اشکال رفع شود که با رفع آن این شخص هم دست از این عمل خلاف برمی‌دارد. [اگر] انسان بدون توجه به همهٔ اینها این عمل را در میان مردم بازگو کند و آبروی شخص را ببرد، این خودش حرام و خلاف است.

بنابراین قضیهٔ امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر و صلاح و بازداشتن از عمل خلاف و منکر، یک حکم شرعیِ مشترک بین تمام مسلمین است، [البته] بعد از اینکه انسان بر زوایای امرِ آن شخصِ فاعلِ منکَر اطلاع پیدا کند و از خصوصیاتش مطلع شود. آن‌گاه باید در مقام تأدیب و اصلاح آن شخص بربیاید. این یک مسئله است.

مسئلهٔ دیگر اینکه اگر شخص این عمل خلاف را انجام داد، راه او به‌سوی خدا چگونه است؟ خدا با او چه معامله‌ای انجام می‌دهد و او چگونه شخصی خواهد بود؟ و خصوصیات راه او چگونه است؟ [در این موارد ما نمی‌توانیم حکمی بکنیم] چون انسان بر این قضیه اطلاع ندارد و ما هیچ‌گاه بر زوایای دل شخص اطلاع پیدا نخواهیم کرد، این مسئله جداست.

تفاوت وظیفهٔ حضرت موسی و حضرت خضر و عمل هریک به وظیفهٔ خود

لذا انبیا و رسل مکلف‌اند که احکام الهی را به‌نحو عموم برای مردم بازگو کنند. درعین‌حال که خود آنها

---

[1] الله‌شناسی، ج ۱، ص ۲۱۲، تعلیقه ۱:
«راه‌های به‌سوی خدا به تعداد نفس کشیدن‌های مخلوقات می‌باشد. و بعضی بِعددِ نُفوسِ الخَلائِق گفته‌اند؛ یعنی به تعداد جانهای مخلوقات. و علی‌کلّ‌تقدیر، این عبارت مضمون حدیثی نیست؛ بلکه گفتار حکیمانهٔ بعضی از حکما می‌باشد.»

[2] دهخدا: «خدعه کردن؛ گول زدن»

می‌دانند و مطلع هستند که در اجرای احکام الهی و تکالیف، هرکدام از بندگان راهی به‌سوی خدا دارد.

حضرت موسی می‌بیند که خضر اعمالی انجام می‌دهد که به‌حسبِ ظاهرِ تکلیف و اشتراک در تکلیفی که برای همهٔ امت است، حرام است؛ از بین بردن کشتی و کشتن آن طفلِ حرام است؛ ساختن آن بِنا در میان مردم مکروه و ناپسند است. وقتی حضرت موسی می‌بیند حضرت خضر این قضیه را انجام می‌دهد، بر حضرت موسی علی نبیّنا و آله و علیه السلام واجب است که امر به معروف و نهی از منکر کند [و] خضر را از این عمل باز دارد [و بگوید]: «این عمل را انجام نده!» وظیفهٔ خضر [هم] این است که بگوید: «من راهی دارم [که] به تو مربوط نیست؛ تو کار خودت را انجام بده [و] من کار خودم را انجام می‌دهم.»

وقتی به نقطه‌ای می‌رسد که حضرت خضر می‌بیند دیگر حضرت موسی نمی‌تواند مطلب او را بپذیرد، از آن‌طرف خود موسی هم نمی‌تواند این اعمال خضر را تصحیح و تأیید کند، راهش را جدا می‌کند [و می‌گوید:] ﴿هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَ﴾؛[1] تو به رسالت خودت برو و تکالیفی که خدا برعهدهٔ تو گذاشته است عمل کن! وظیفهٔ من هم این است که همین کارهایی که تابه‌حال دیدی، ادامه دهم. ﴿هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَ﴾؛ من از این به بعد همین کارهایی که تابه‌حال [و در] این دوسه روز [که] با من بودی و دیدی، [انجام می‌دهم]. دیدی من آن بچهٔ بی‌گناه را کشتم؛ دیدی من آن کشتی را از بین بردم و در آن منقصت ایجاد کردم؛ دیدی من آن کاری را کردم که در ذهن تو ناپسند افتاد؛ اعمال من از این به بعد هم همین است؛ خاطرت جمع! نه تو توانستی من را عوض کنی، نه من توانستم تو را عوض کنم! تو به راه خودت برو، من به راه خودم.

این قضیه مربوط به خضر و موسی است؛ یعنی وظیفهٔ پیغمبر این است که احکامی که در دلش ظهور و تجلی پیدا می‌کند، برای مردم بازگو کند؛ چون پیغمبری است برای عموم مردم. ولی خضر، رسول نیست و برای مردم بعث و برانگیخته نشده و به او فقط وحی می‌شود و وحی اختصاص به خود او دارد و نباید این را به دیگری منتقل کند. چون خضر راه جدایی [از همهٔ مردم] دارد، لذا مسیر او هم از مسیر حضرت موسی جدا خواهد بود. و چون ما تحتِ شریعت پیغمبر اکرم قرار داریم و مأمور به این تکالیف هستیم، باید به تکالیفی که پیغمبر اکرم امر کرده‌اند عمل کنیم؛ امر به معروف و نهی از منکر هست، نماز و روزه هست، حج و جهاد هست. تمام این اوامر و تکالیف و تمام این مناهی باید در جای خودش قرار بگیرد. اما اینکه هرکسی [به] چه نحو کار انجام می‌دهد و ربط او با خدا چگونه است، دیگر بر عهدهٔ ما نیست و به ما مربوط نیست. این مسئله تتمهٔ قضایایی است که قبلاً صحبت شد.

تفاوت اوامر تکوینی و تشریعی پروردگار

---

[1] سورهٔ کهف (۱۸) آیهٔ ۷۸. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲۵:
«زمان آن فرا رسیده است که بین من و تو جدایی افتد.»

در آیهٔ شریفه داریم:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ﴾؛ «ما به ملائکه فرمودیم که می‌خواهیم بشری از خاک خلق کنیم؛ ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ﴾؛ وقتی ما او را درست در خلقت به اتمام رساندیم. ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾؛ و از نظر تکامل جسمی و روحی به مرحلهٔ کمال [و] مقام انسانیت رسید، ﴿فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾.[1]؛ برای او به سجده بیفتید.»

بحث راجع به این گذشت که سجده بر غیرخدا جایز نیست و حرام است و [در این مسئله] فرقی بین انسان و ملک نیست، و [بیان شد] که در اینجا سجده به آدم نبود؛ [بلکه] سجده به آن روحی بود که [با] ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ از جانب ذات پروردگار [به آن] تعلق گرفته است و از آنجا ناشی شده بود. لذا سجده به ذات پروردگار است نه به آدم. [دربارهٔ] این مسئله قبلاً صحبت شد.

صحبت در این است که این امری که خداوند متعال به ملائکه کرده است: ﴿فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾، چه امری است؟ جزو اوامر تکوینیه است ـ که [دربارهٔ] آن صحبت شد ـ یا جزو اوامر تشریعیه؟ همان‌طور که گفتیم اوامر تکوینیه این است که وقتی امر تکوینی خداوند متعال به شیئی تعلق بگیرد، نفْس آن شیء را در خارج محقَّق می‌کند؛ این می‌شود امر تکوینی: ﴿إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾.[2] امر پروردگار امر تکوین است؛ وقتی به شیئی تعلق می‌گیرد، خود آن شیء را در خارج متحقِّق می‌کند. امر پروردگار تعلق می‌گیرد به خلقت زمین [و می‌گوید:] ﴿كُن﴾؛ «بوده باش»، زمین وجود دارد. امر پروردگار تعلق می‌گیرد به خلقت شمس و قمر [و می‌گوید:] ﴿كُن﴾؛ «بوده باش» وجود دارد. امر پروردگار تعلق می‌گیرد به خلقت انسان [و می‌گوید:] ﴿كُن﴾؛ «بوده باش و در خارج تحقق پیدا بکن»، در خارج تحقق دارد. اوامر تکوینی عبارت است از تحقق خود آن شیء در خارج.

آیا امری که خداوند به ملائکه فرمود: «به آدم سجده کنید»، [از] این قسم [تکوینی] است؟ اگر این قسم است، پس معنای آیه این است که «وقتی ما امر کردیم که ملائکه به آدم سجده کنند، ما آنها را مجبور به سجده کردیم.» معنایش این است دیگر. معنای تکوین این است که ما آن شیء را در خارج متحقق کنیم و به وجود بیاوریم؛ این می‌شود امر تکوینی. بنابراین وقتی خدا ملائکه را امر به سجده می‌کند، به این معناست که سجده را در ملائکه متحقق می‌کند؛ ملائکه خواهی‌نخواهی به سجده می‌افتند و بدون اینکه از خود اختیاری داشته

---

[1] سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۷۱ و ۷۲.

[2] سورهٔ یس (۳۶) آیهٔ ۸۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۲۱:

«این است و جز این نیست، امر خداوند این است که چون اراده کند چیزی را، به او بگوید: "بشو و بوده باش!" و بر اثر این گفتار، آن چیز می‌شود و بوده خواهد بود.»

باشند، نفس آن فعل در خارج تحقق پیدا می‌کند همان‌طور که ما هم برای متحقق شدن و به وجود آمدنِ خودمان از خود اختیار و اراده‌ای نداشتیم؛ امر پروردگار بر خلقت ما تعلّق گرفت و ما به وجود آمدیم. امر پروردگار بر خلقت زمین و کرات تعلق گرفت، به وجود آمدند؛ آیا آنها در خلقت خود اختیار داشتند؟! آیا آنها چون‌وچرا کردند؟! آیا آنها گفتند: «خدایا، ما را این‌طور درست کن و آن‌طور درست نکن؛ ما را به شکل کره دربیاور نه به شکل مکعب؛ ما را به این خصوصیت دربیاور نه به آن خصوصیت؛»؟! این‌طور نبود.

﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾ بنابراین تأثیراتی که بدون واسطه یا با واسطه در عالم کون تحقق پیدا می‌کند، از اوامر تکوینی پروردگار است. آیا دربارهٔ ملائکه این‌طور بوده؟ یعنی وقتی به ملائکه خطاب می‌شود به آدم سجده کنید، این سجده یک‌مرتبه و تکویناً در آنها به وجود می‌آید؟ اگر این‌طور باشد، پس جای اعتراض برای شیطان باقی می‌ماند [که] بگوید: «خدایا، تو ملائکه را مجبور به سجده کردی و تکویناً سجده را در آنها به وجود آوردی؛ خب می‌خواستی همین کار را راجع به من بکنی. چرا راجع به من نکردی؟ این عملی که من انجام ندادم، مسئلهٔ تکوینی بود و در اختیار من نبود.»

من‌باب‌مثال اگر پروردگار متعال از مرغی بخواهد پانصد کیلو بار بردارد، خب نمی‌تواند. بعد [اگر] خدا بگوید: «ما برای حیوانات (شتر و فیل) چنین قدرتی قرار داده‌ایم که پانصد کیلو بار را حمل کنند»، خب به مرغ چه مربوط است؟! [مرغ می‌گوید:] «آن قدرت را در من هم قرار بده، من هم پانصد کیلو بار برمی‌دارم.» [یا اگر] خدا ما را تکلیف کند به اینکه در آسمان پرواز کنیم، ما وسیلهٔ طَیَران نداریم.

این اوامر، اوامر تشریعی است که بر امور تکوینیه مترتب می‌شود. وقتی جهت تکوین در ما قرار داده نشده، اوامرِ مترتب بر آن هم لغو و بیهوده است. خدا نمی‌تواند ما را به مسئله‌ای امر کند که تحتِ قدرت ما نیست و اسباب و آلات و ادواتش را در ما قرار نداده است. بنابراین امری که خداوند متعال به ملائکه کرده است: ﴿فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾، باید تشریعی باشد؛ وقتی خطاب سجده برای ملائکه می‌آید، آنها سجده می‌کنند.

تکوین که نشد. [حال] مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا [اصلاً] برای ملائکه تشریع هست یا نیست؟ اشکالاتی که در اینجا کرده‌اند ناشی از این قضیه است. آیا برای ملائکه تشریع هست؛ یعنی خدا شرع و احکامی آورده که این امر، تشریعی شود؟

اوامر تشریعی مانند امر پروردگار به ما که نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج انجام دهید، صدقه بدهید، امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ تمام اینها اوامر تشریعی است. ما نواهی تشریعی [هم] داریم: غیبت نکنید، تهمت نزنید، دزدی نکنید، شرب خمر نکنید، قمار نکنید، مرتکب غنا نشوید و سایر محرمات را ترک کنید. تمام اینها نواهی تشریعی پروردگار است. [وقتی] این اوامر و نواهی می‌آید، ما این اوامر و مصلحت پروردگار را در این اوامر احساس می‌کنیم؛ وقتی انسان به‌واسطهٔ کلام پیغمبر یا به غیر واسطهٔ کلام او [مثلاً] به‌واسطهٔ اِشراب

از نفس پیغمبر متوجه شد خداوند نماز را به او تکلیف کرده است، باید انجام دهد.

در فتوحات مکیه دیدم که محیی‌الدّین عربی، آن عارف معروف اسلامی می‌فرمود:

من در مکاشفه‌ای دیدم پیغمبر اکرم در نمازشان قنوت می‌خوانند. (خب اهل‌تسنّن در نماز قنوت ندارند یا حداقل آنجایی که ایشان در آنجا بوده‌اند، قنوت نداشتند.)[1] و همین‌طور دیدم پیغمبر در نماز تکبیراتی را می‌گفتند که اهل‌تسنّن آن تکبیرات را ندارند.[2] رفتم پیش یکی از علمای معروف آن زمان و گفتم: «آیا [دلیلی] داریم که پیغمبر اکرم وقتی نماز می‌خواندند، قنوت و این تکبیرات را داشته‌اند؟» گفت: «بله، ما در فلان کتاب داریم و چند روایت هم داریم.» من قضیه را برای او نقل کردم و چون این مکاشفهٔ من با روایاتی که خود آنها از پیغمبر اکرم راجع به قنوت و تکبیرات نقل کرده‌اند، مطابق در آمد؛ لذا خداوند متعال برای من این‌طور روشن کرد که این نمازی که اهل‌تسنّن الآن می‌خوانند، باطل و برخلاف فرمودهٔ پیغمبر اکرم است. و نماز صحیح آن است که در فلان کتاب و فلان کتاب روایاتی طبق آن آورده‌اند.

رسیدن به احکام شرعی فقط اختصاص به کتاب ندارد؛ برای کسانی که خداوند متعال تقدیر فرموده است و ارادهٔ هدایت و ارشاد آنها را فرموده است، راه‌های مختلف و گوناگونی برای رسیدن به احکام شرعی و واقعیات وجود دارد و در این زمینه مطالب بسیار و حکایات عدیده‌ای وجود دارد.

خطابات شرعی که به ما می‌شود خطاباتی هستند که ما احساس می‌کنیم یا می‌شنویم یا الهام می‌شود یا اینکه در کتابی می‌بینیم و برای ما مسلّم می‌شود که در دین چنین خطابی وجود دارد. وقتی این خطاب را احساس کردیم، به‌دنبالش می‌رویم و عمل می‌کنیم؛ این می‌شود اوامر تشریعی. آیا برای ملائکه هم همین‌طور است؟ یعنی فرض کنید ملائک در مکان خودشان مستقر و در موقعیت خودشان قرار دارند [که] یک‌مرتبه احساس می‌کنند خداوند متعال به آنها امر به سجده و رکوع و تسبیح و تحمید می‌کند؟ و آیا ملائکهٔ عذاب [و] رحمت با اوامر پروردگار به آن افعالی که برعهدهٔ آنها قرار داده شده، حرکت می‌کنند؟ آیا ملائکه همین‌طور هستند و آنها هم مانند ما تشریع دارند؟

وقتی ما می‌شنویم فلان مؤمن در آنجا گرفتاری دارد و امر به قضای حاجت مؤمن [هم آمده] حرکت می‌کنیم. [می‌شنویم که] مریض است و دارو ندارد، باید او را پیش طبیب برد. یا قرض دارد، باید قرضش را داد. یا فلان مشکل برایش پیش آمده و انسان باید مشکلش را حل کند. وقتی ما چنین چیزی می‌شنویم، اوامر پروردگار نسبت به ما تعلق می‌گیرد: واجب است قضاء [حاجت] مؤمن [و] رفع گرفتاری از او [و باید] حرکت کنیم. راجع به ما این‌طور است؛ آیا راجع به ملائکه هم همین‌طور است؟ [یعنی] آنها در موقعیت خودشان قرار

---

[1] الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۴۳۵.

[2] همان، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۷.

دارند [و] یک‌مرتبه امر پروردگار می‌آید: «در فلان منطقه باران ببارید؛ [در] فلان منطقه باید سیل بیاید؛ در فلان نقطهٔ زمین باید زلزله بیاید؛ فلان قوم را باید دستخوش بَوار و هلاک کنید؛ بر فلان قوم باید رحمت بیاورید.» افعال و اعمالی که اینها انجام می‌دهند، براساس امری است که از ناحیهٔ پروردگار به آنها افاضه می‌شود. آیا همین قِسم است یا نحوهٔ دیگری است؟

هدایت ظاهری و باطنی بشر توسط انبیا

در آیه‌ای از قرآن داریم:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ﴾.[1]

این آیه بسیار جای تأمل و دقت دارد و در آن، نحوهٔ ارتباط نبی با ذات پروردگار مشخص است و از اقتران بین این آیه و آیات دیگری که دال بر وحی است، آن‌چنان ساده و راحت قضیهٔ اوامر تشریعیه حل می‌شود که دیگر جای هیچ‌گونه شبهه‌ای در انسان باقی نمی‌گذارد. آیه می‌فرماید:

«ما انبیا و رسل را ائمه [و] پیشوایان به صلاح و کمال قرار دادیم [که] آنها به واسطهٔ امر ما هدایت می‌کنند.»

ما این امر را به دو نحو می‌توانیم معنا کنیم:

[معنای اول] اوامر تشریعیه است؛ به‌واسطهٔ اوامر تشریعیه‌ای که ما در نفس آن نبی قرار دادیم، راه کمال و سعادت را برای مردم بازگو می‌کند و خیر و صلاح را به مردم نشان می‌دهد. این یک معنا.

معنای دوم و دقیق و لطیف و ظریف این است که هدایت اینها به‌واسطهٔ مقام امر ماست نه مقام تشریع؛ یعنی وقتی اینها امت را هدایت می‌کنند، به‌واسطهٔ کمک از باطن و اتّکا بر مقام امر و پشت‌گرمی و عنایاتی [است] که مرتب از ناحیهٔ پروردگار بر نفس این ولیّ و نبی و رسول می‌شود؛ به‌واسطهٔ آن عنایات، مردم را به‌سوی آن کمال می‌کشانند و می‌برند. بنابراین زمامِ اعمال و رفتار و زمام نفْس هر فردی از امت هر نبی، به‌دست همان نبی و پیغمبری است که آن زمام را می‌کشاند و به آن کمال هدایت می‌کند. این معنای دوم ﴿يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾ است. خب نکته در اینجاست: ﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ﴾؛ «ما فعلِ خیرات و امور خیر را به آنها وحی فرستادیم!»[2]

---

[1] سورهٔ الأنبیاء (۲۱) آیهٔ ۷۳. رساله بدیعه، ص ۱۴۱:

«ما این افراد را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند. و امور خیر و به‌پاداری نماز و پرداختن زکات را به ایشان وحی نمودیم و اینان از عبادت‌کنندگان برای ما بودند.»

[2] می‌دانم که مطلب یک‌قدری دارد دقیق و مشکل می‌شود؛ خیال می‌کنم حوصله‌ها هم یک‌مقداری دارد سرمی‌رود! خب ما عادتمان بر این بوده که همیشه توأم با این مسائل [علمی]، مسائل جنبی را هم می‌آوردیم؛ ولی دیدم اگر بخواهم بیشتر سراغ آن

معنای وحی و امر پروردگار به موجودات مختلف

وحی یعنی نزول مصلحت و نزول یک معنا از جانب پرودگار؛ دیگر فرق نمی‌کند آن معنا در چه ظرفی واقع شود: در ظرف نبی واقع شود یا در ظرف یک حیوان؛ در ظرف پیغمبر واقع شود یا در ظرف [افرادی] از غیر امت پیغمبر. معنایی از ناحیهٔ پروردگار بر قلب شخص می‌آید و قضیه‌ای را به او نشان می‌دهد؛ وقتی آن مسئله به او ارائه شد، آن را انجام می‌دهد. بنابراین معنای وحی برای زنبور عسل و پیغمبر هر دو یکی است و هر دو می‌شود تشریع؛ نوعش فرق می‌کند.[1]

معنای وحی الهی در موجودات مختلف

و اینجا یک قضیهٔ خیلی عجیبی است! آن آیه‌ای که چند روز قبل گفتم که از آن آیاتی است که بدن انسان را می‌لرزاند و بند از بند انسان جدا می‌کند و واقعاً انسان را به زمین می‌زند، این آیه است! در اینجا هم قضیه همین‌طور [و به‌صورت امر تکوینی] است:

﴿وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا﴾.[2]

«وقتی ما اراده کنیم قومی را هلاک کنیم (راهش را بلدیم؛ چه کسی بهتر از ما به خم‌وچَمِ قضیه اطلاع دارد؟!) امر می‌کنیم (در اینجا امر آمده) به کسانی که مُترَف‌اند و به‌دنبال عیش و تعیّش و امور دنیوی و معصیت هستند و زمینه و آمادگی برای معصیت در آنها وجود دارد: بروید گناه و معصیت کنید و با پیغمبر زمانتان مخالفت کنید!»

خیلی آیهٔ عجیبی است و به هر صورت اینها از آن چیزهایی است که وارد شدن [ما] در هر قضیه‌اش مطالبی به‌دنبال دارد.

﴿أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا﴾ : وقتی اراده و مشیّت ما بر هلاک آن قوم تعلق گرفت، اسبابش را مهیا می‌کنیم.

قضایا بروم، یک‌قدری از مطلب می‌مانیم. اگر کمی دقت کنید، از این مرحله زود رد می‌شویم.

گرچه این مطلبی را که من می‌گویم، بیشتر به درد خودِ ما طلبه‌ها می‌خورد. البته من سعی می‌کنم مطلب را تا آنجایی که می‌توانم پایین بیاورم. این مطلبی را که خدمتتان عرض می‌کنم، ما از بزرگان استفاده کرده‌ایم. یک‌وقتی [قبلاً] گفته‌ام: «آقا جان، من هر حرف خوبی زده‌ام، از پیش خودم نگفته‌ام؛ هر چرند و پرندی گفته‌ام، مال خودم است!» این را هم از آن بزرگان استفاده کرده‌ایم؛ مال خودمان نیست.

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۲۴۶ ـ ۲۵۲.

[2] سورهٔ إسراء (۱۷) آیهٔ ۱۶. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۶۰:

«و زمانی که ما بخواهیم اهل قریه‌ای را هلاک سازیم، به متجاوزین و مسرفین آنها امر می‌کنیم تا با فسق و مخالفت امر ما در آن قریه، از حق عدول کنند؛ در این‌صورت کلمهٔ عذاب بر آنها متحقّق می‌شود؛ پس ایشان را به‌کلی هلاک می‌کنیم.»

«إذا أرادَ اللهُ بِعَبدٍ خيراً هَيَّأَ أسبابَه»[1] اینجاست؛ وقتی خدا بخواهد خیری را به یک بنده برساند، اسبابش را هم آماده می‌کند. و آن بنده انجام می‌دهد. از آن‌طرف هم هست؛ وقتی بخواهد شرّی را متوجهٔ شخصی کند، اسبابش را هم آماده می‌کند.[2] حالا دیگر در اینجا مطالبی است که به مراحل بعدیِ آیهٔ ﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ﴾[3] مربوط می‌شود. [در] آن مراحل بعدی به اینجا می‌رسیم که چطور جنود ابلیس و جنود رحمان در حرکت هستند. اگر بنده بخواهد عملی انجام دهد، چطور اسباب و علل در عالم باید دست به دست همدیگر بدهند تا اینکه این بنده یک عمل خیر یا یک عمل شر انجام دهد. تمام اینها در حال حرکت و فعل و انفعال هستند.

﴿أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا﴾، «ما امر می‌کنیم» یعنی زمینه و میل به گناه در آن امت ایجاد می‌کنیم! معنایش این است. وقتی این کار را انجام دادیم و زمینه آماده شد، ﴿فَفَسَقُواْ فِيهَا﴾؛ میل پیدا می‌شود و اینها شروع می‌کنند به گناه کردن!

بنابراین می‌بینیم امر و وحی یک معنا پیدا می‌کند و می‌شود «تکوین». ما در اینها زمینه قرار می‌دهیم؛ شعور و ادراک و میل گناه قرار می‌دهیم؛ اینها به‌دنبال گناه می‌روند ﴿فَفَسَقُواْ فِيهَا﴾؛گناه می‌کنند. ﴿فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ [فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا]﴾؛ [یعنی] حالا دیگر دست ما برای تدمیر اینها باز می‌شود؛ تدمیر یعنی وارونه کردن و از بین بردن.[4] تابه‌حال اگر می‌خواستیم عملی انجام دهیم، این مردم پدر ما را درمی‌آوردند [و می‌گفتند:] «خدایا ما هنوز گناه نکرده‌ایم؛ هنوز فعلی انجام نداده‌ایم. به چه گناهی، به چه حساب و کتابی ما را این‌طور کرده‌ای؟» حالا که اینها با دست خودشان گناه کردند، دیگر همهٔ دهان‌ها بسته می‌شود و همهٔ زبان‌ها بند می‌آید. ﴿فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ﴾؛ «قول که همان بَوار و نیستی است بر اینها محقق می‌شود.» ﴿فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا﴾؛ ملائکه را می‌فرستیم: یا علی، حرکت کنید بروید و حسابشان را برسید.

لذا انسان باید خیلی مواظب نفس خودش باشد؛ ببیند چه‌کار می‌کند و میلش به کدام طرف است. بگوید: «خدایا! اگر میل ما را به این [سمت] قرار دادی، برگردان.» [چون] قضیه خیلی مهم است! آدم باید خیلی حواسش جمع باشد.

---

[1] این کلام نصّ روایت نیست بلکه برگرفته از روایاتی می‌باشد که مضمون آن را تأیید می‌نمایند. رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۳. (محقق)

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۴۵۲.

[3] سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۷۱.

[4] رجوع شود به مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۱۸.

چون خدا خواهد که پردهٔ کس دَرَد *** میلش اندر طعنهٔ پاکان بَرَد[1]

اگر خدا بخواهد پردهٔ کسی را بدَرَد و آبرویش را ببرد و کارش را خراب کند، [کاری می‌کند که او] شروع کند به طعنه زدن به پاکان! خدا هم به سر غیرت می‌آید [و می‌گوید:] «به پاکان طعنه می‌زنی؟!»

افرادی که انبیا و اولیا را مسخره کردند و به پاکان طعنه زدند و شروع کردند به نق زدن، غر زدن و تمسخر کردن، باید بدانیم کارشان دارد به کجا می‌رسد! بنده‌خدا خودش خبر ندارد؛ اگر خبر داشت، هیهات! مگر به‌دنبال این قضیه می‌رفت؟!

منظور از این مطالب این است که درس عملی بگیریم و الاّ صِرف گفتن این مطالب و [اینکه] مسائلی در ذهنمان انباشته کنیم [و مطالبی] از من به شما و از شما به من منتقل شود، خیلی نتیجه‌ای ندارد؛ [باید] اینها را در خودمان پیاده کنیم.

شخصی از ارادتمندان بود که ما با او خیلی مأنوس بودیم؛ حال خوبی داشت، حال بکاء و توجهی داشت. دیدم کم‌کم دارد خصوصیاتش عوض می‌شود: صحبت‌هایی که قبلاً می‌کرد با صحبت‌هایی که الآن می‌کند تفاوت پیدا کرده، لحن کلامش با بزرگان تغییر کرده است. [گفتم:] ای‌دادبیداد! مثل اینکه نوبت تَدمیرِ این آقا رسیده است! یک‌مقدار دیگر گذشت؛ از آن لحنِ کلام، کم‌کم قضیه به تمسخر و استهزاء و شوخی برگشت! دیدم به‌به! الآن دیگر آمادهٔ رفتن است [وقتش رسیده است]؛ شروع کرد به تمسخر و استهزاء! ـ همهٔ شما هم او را می‌شناسید. ـ آنجا من دیدم مثل اینکه این بنده‌خدا دیگر مرخص است. مدت کمی نگذشت و همین‌طور هم شد؛ رفت که رفت! ﴿إِلَىٰ جَهَنَّمَ﴾ ﴿وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾![2]

چون خدا خواهد که پردهٔ کس دَرَد *** میلش اندر طعنهٔ پاکان بَرَد
ور خدا خواهد که پوشد عیب کس *** کم زند در عیب معیوبان نَفَس
چون خدا خواهد که مان یاری کند *** میل ما را جانب زاری کند
ای خُنُک چشمی که آن گریانِ اوست *** ای همایون‌دل که او بریان اوست
از پس هر گریه آخر خنده‌ایست *** مردِ آخَربین مبارک‌بنده‌ایست[3]

گریه خیلی چیز خوبی است! حال بکائی که برای انسان پیدا می‌شود حال رحمت و رأفت پروردگار است که در نفس آمده است.

روضهٔ حضرت علی اکبر

روز هشتم است؛ متعلق به حضرت علی اکبر است.

---

[1] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۳۹؛ مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۲۳.

[2] اقتباس از: سورهٔ زمر (۳۹) آیهٔ ۷۱ و سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۱۲ و ۱۶۲.

[3] مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۲۳.

السّلامُ علیکَ یا اولَّ قَتیلٍ مِن نسلِ خَیرِ سَلیل؛[1] «سلام ما بر آن آقایی که از اهل‌بیت سیدالشهدا، قبل از همهٔ اهل‌بیت به درجهٔ شهادت نائل آمد.»

آن‌طور که من در اخبار و تواریخ راجع به اصحاب و اهل‌بیت سیدالشهدا علیه السلام دیدم، در جریان عاشورا مقام و موقعیت حضرت علی اکبر بعد از سیدالشهدا علیه السلام است. از کلماتی که از آن حضرت راجع به حضرت علی اکبر آمده، می‌توانیم این مطلب را استفاده کنیم؛ آن حضرت خیلی مقام داشتند.

[در تاریخ] داریم بعد از اینکه همهٔ اصحاب شهید شدند و دیگر از اصحاب هیچ‌کس باقی نمانده بود و فقط حضرت بودند با اهل‌بیت، خدمت سیدالشهدا علیه السلام آمد و اجازهٔ میدان خواست. در تمام قضیهٔ عاشورا هرکس پیش سیدالشهدا آمد که اجازه بگیرد، چه از اصحاب چه از اهل‌بیت، حضرت ابتدا انکار فرمود و اجازه نداد؛ ولی راجع به حضرت علی اکبر داریم به محض اینکه حضرت[علی اکبر] آمد، [سیدالشهدا] تأمل نکرد و فرمود: «برو!» این قضیه خیلی عجیب است؛ در هیچ‌جا من ندیدم که حضرت گفته باشند: «صبر کن.»

آمد خدمت سیدالشهدا علیه السلام: «ای پدر! دیگر نَفَسم تنگ شده. اجازه بده اولین کس باشم.» داریم: **«فنَظَرَ إلیهِ نَظَرَ آیسٍ؛**[2] حضرت نگاه ناامیدانه‌ای کرد.» بعد می‌فرماید: «حرکت کن.» حضرت [علی اکبر] می‌آید. سیدالشهدا علیه السلام این آیه را می‌خواند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ * ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.[3]

آیه‌ای که وقتی ائمه علیهم السلام برای اثبات امامت خودشان به آیه‌ای از قرآن تمسک می‌کردند، این آیه را می‌خواندند.[4] یعنی مقام حضرت علی اکبر، مقام امامت است! یعنی اگر مصلحت و مشیّت پروردگار تعلق می‌گرفت که علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام بعد از سیدالشهدا به امامت نرسد، امامت به حضرت علی اکبر می‌رسید.

از آن‌طرف حرکت می‌کند، از این‌طرف سیدالشهدا علیه السلام می‌فرماید:

اللّهمَّ اشْهَد علَىٰ هٰؤُلاءِ القَومِ فَقَد بَرَزَ إلَیهِم غُلامٌ أشبَهُ النّاسِ خَلقًا و خُلقًا و مَنطِقًا بِرَسولِکَ و

---

[1] مصباح الزّائر، ص ۲۹۳؛ المزار الکبیر، ص ۴۸۷؛ الإقبال، ج ۳، ص ۷۳.

[2] اللهوف، ص ۱۱۳.

[3] سوره آل عمران (۳) آیهٔ ۳۳ و ۳۴. امام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۳۲۱:

«حقّاً خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان، آنها ذرّیّه‌ای هستند که بعضی از بعض دگرند (همگی از یک جنس هستند) و خداوند سمیع و علیم است.»

[4] رجوع شود به الغارات، ج ۱، ص ۱۲۳؛ تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۱۶۸ ـ ۱۷۰ و ۲۸۰؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی‌طالب علیه‌السّلام، ص ۱۰۹؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۰؛ تأویل الآیات، ص ۱۱۳.

كُنّا إذَا اشْتَقنا إلىٰ نَبِيِّکَ نَظَرنا إلىٰ وَجهِه![1]

«خدایا تو شاهد باش جوانی دارد حرکت می‌کند که از تمام افراد روی زمین به پیغمبرت، جسماً، روحاً، خَلقاً، خُلقاً و منطقاً نزدیک‌تر است. هر وقت ما به یاد پیغمبر می‌افتادیم، به این جوان نظر می‌کردیم.»

حضرت علی اکبر علیه السلام در روز عاشورا واقعه‌ای آفرید! در تاریخ داریم صدوبیست نفر از مبارزین را به هلاکت انداخت! می‌دانید به چه کسی «مبارز» می‌گویند؟ افراد شجاعی که برای مقابله با کسی، تنهایی و تک‌نفره [به میدان] می‌آیند. نه اینکه حضرت شمشیر را بیندازد از اول همه را [به‌طور جمعی] از بین ببرَد؛ [بلکه] حضرت صدوبیست نفر مبارز را از بین بُرد، یعنی تک‌تک می‌آمدند، حضرت آنها را از بین می‌برد.

«حَتّىٰ ضَجَّ النّاسُ مِن كَثرَةِ مَن قُتِلَ مِنه؛ تا [اینکه] صدا و نالهٔ لشگر عمر سعد بالا رفت، از این‌قدر افرادی که به‌واسطهٔ حضرت علی اکبر به جهنم واصل می‌شوند.» آن‌وقت شما ببینید وقتی حضرت علی اکبر با این لشگر این عمل را انجام بدهد، وقتی به روی اسب بیفتد، این لشگر با او چه می‌کنند؟!

«فَقَطَّعوهُ بِسُيوفِهِم إربًا إربًا؛ [او را] با شمشیر تکّه‌تکّه کردند!»

حضرت آمد بالای سر جوان خود، این حال را مشاهده نمود. صورت به صورت علی گذاشت، سر به آسمان برداشت:

«قَتَلَ اللهُ قَومًا قَتَلوکَ، عَلَى الدُّنيا بَعدَکَ العَفاء؛ بعد از تو ای علی، خاک بر سر دنیا و اهل دنیا باد!»

صدا می‌زند: «ای عمر بن سعد! **قَطَعَ اللهُ رَحِمَکَ كَما قَطَعتَ رَحِمی**؛ ای پسر سعد، خدا رَحِمَت را قطع کند، همان‌طور که رَحِمِ مرا قطع کردی.»

می‌خواهد علی را به خیام حرم بیاورد؛ چطور بیاورد؟! بدنی که پاره‌پاره شده، قابل حرکت نیست، نمی‌تواند تنها بیاورد. صدا می‌زند:

«يا فُتيانَ بَنی هاشِم! هَلُمّوا و احْمِلوا أخاكم؛ ای جوانان بنی‌هاشم بیایید و علی را بردارید.»[2]

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾[3] آلَ محمّد ﴿أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[4].

بِاسمِکَ اللّهُمَّ و نَدعوکَ و نُقسِمُکَ و نَرجوکَ بِحَقِّ محمّدٍ و أهلِ بَيتِهِ الأطهارِ يا الله!

پروردگارا! ما را ببخش و بیامرز تا ما را نیامرزیده‌ای از این دنیا مبر. قلم عفو بر جمیع جرایم اعمال ما بکش. پروردگارا! در دنیا از زیارت اهل‌بیت و در آخرت از شفاعتشان بی‌نصیب مفرما.

---

[1] نفس المهموم، ص ۲۷۹.

[2] مأخوذ از: مقتل الحسین علیه‌السّلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴ ـ ۳۶؛ اللهوف، ص ۱۱۳؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۱۱ ـ ۳۱۳. با قدری اختلاف در مصادر.

[3] جهت اطلاع بیشتر پیرامون شهادت حضرت علی اکبر علیه‌السلام رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۸ ـ ۳۳۰.

[4] سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۲۲۷.

آنی از آنات ما را به خود وامگذار. اسلام و مسلمین نصرت عنایت کن. کفار و مخالفین سرکوب بفرما. پروردگارا! مرضای مسلمین شفا عنایت کن. موتای آنها ببخش و بیامرز. در فرج امام زمان علیه‌السلام تعجیل بفرما. ما را از منتظرین واقعی و حقیقی آن حضرت قرار بده.

بِالنَّبیِّ و آلِه و عَجِّلِ اللَّهمّ فی فرجِ مولانا صاحبِ الزمان.

اللَّهمّ صلِّ عَلیٰ محمّد و آل محمّد